به یاد شهید جبار دریساوی

ژنرال ایرانی که چند شهر سوریه را از دست داعش نجات داد

ارزش آدم‌ها به آن چیزهایی است که دوست دارند، به آرزوهای‌شان، به افقی که در زندگی مادی و معنوی در نظر گرفته‌اند که به آن برسند و همه زندگی‌شان را حول آن تنظیم می کنند. خدا زیباست، زیبایی را هم دوست دارد، حضرت زینب(س) پیامبر عاشورا هم زیبایی را در کربلا دید. امروز هم بسیاری زیبایی را دوست دارند، دوست دارند مرگ زیبایی داشته باشند، هدف زیبایی داشته باشند، زندگی زیبایی داشته باشند و مردانه زندگی کنند. چون شنیده‌اند آنان که مردانه زیسته‌اند مرگی مردانه خواهند داشت. مدافعان حرم دریافت زیبایی از مردانگی دارند، آنها آدم‌های عجیبی نیستند که از دنیا بریده باشند، همسر، فرزند و پدر و مادر نداشته باشند، پدر بودند، همسر بودند، دوست‌داشتنی بودند و دوست می‌داشتند؛ اما عشقی بزرگ‌تر اسباب حرکت آنها شد. قصه عشق هر کدام‌شان به حرم حضرت زینب کبری(س) شنیدنی است. در سفر راهیان نور به اهواز و منزل شهید جبار دریساوی رفتم، خانواده‌ای بسیار مهربان، مهمان نواز و صمیمی بودند.

■ سیدمحمد مشکوة الممالک

از همان بچگی آسمانی بود

عبدالزهـــرا دریســـاوی پـــدر ارجمند «شـــهید جبار دریساوی (فرید حوالی)» از فرزندش، شهید مدافع حـــرم، می‌گویـــد: فرزندم دوران کودکـــی و نوجوانـــی خود را در حصیرآبـــاد گذراند و دیپلم علوم تجربی را از مجتمع آموزشی ایثارگران شـــهید رجایی کســـب کرد. با شـــروع تظاهـــرات و قیام مردم مسلمان ایران علیه حکومت ســـفاک پهلوی یازده ســـال سن داشت که با حضور در راهپیمایی‌ها و فعالیت‌های انقلابی در مساجد اهواز و همکاری با نیروهای مردمی نقش‌آفرین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی بود.

با شروع جنگ تحمیلی و آغاز حماسه‌آفرینی جوانان مومن ایران زمین، شهید جبار دریساوی هم به عنوان نیروی بسیجی به جبهه حق علیه باطل اعزام شد و در طول مدت حضورش در دفاع مقدس سه بار مجروح شد و در همین دوران هم به استخدام ســـپاه پاسداران درآمد.

زمان جنگ ما به روســـتایی به نام شه‌بان رفتیم که پسرم آن زمان ۱۴ ســـال داشت. آن روستا آب نداشت، از تمام امکانات زندگی فقط برق داشـــت. مدرسه هم در روستا زیاد نبود. کم‌کم ساخت‌وساز کردند و امروز آن روســـتا به شهر تبدیل شده است، زمانی که ما به آن روســـتا رفتیم پسرم در روستا یک پایگاه تشـــکیل داد. روستای شـــه‌بان که امروز به بخش باوی معروف شده در استان خوزستان قرار دارد پسرم، بچه‌ها را در مسجد روستا دور هم جمع می‌کرد.

جبار از ســـن چهارده سالگی به جبهه رفت، ۴۵ روزه می‌رفت؛ بچه‌ها را هم با خود می‌برد. حتی من را هم تشـــویق می‌کرد که به جبهه بروم، جبار از همان بچگی با بقیه بچه‌ها فرق داشت؛ آسمانی بود. در تمام هشـــت ســـال دفاع مقدس جبار بـــه جبهه می‌رفت وقتی برمی‌گشت درس می‌خواند و باز هم دوباره می‌رفت.

به من و مادرش سر نمی‌زد

پدر شهید می‌گوید: فرزندم در تمام عملیات‌ها حضور داشت، در عملیات‌هـــای کربلای ۴، کربلای ۵، کربلای۸، دزفول، سوسنگرد، هویزه، بســـتان، بالاتر از بســـتان منطقه‌ای به نام چزابه در مرز عراق و ایـــران قـــرار دارد در آن منطقه هم حضـــور داشـــت و در خیلی عملیات‌های دیگر شرکت داشت.

جبار خیلی کم به خانه می‌آمد، مدتی بود که ما از جبار هیچ خبری نداشتیم. من و مادر جبار به دفتر سپاه که در فلکه ساعت اهواز قرار داشت رفتیم تا ســـراغی از جبار بگیریم؛ تا گفتیـــم ما پدر و مادر جبار هســـتیم خیلی به ما احترام گذاشـــتند و از ما پذیرایی کردند. بـــه ما گفتند مأمور خرید که آمد می‌گوییم به شما سر بزند ما گفتیم که جبار سالم باشد برای ما کافی است. ما کاری با او نداریم. سلام ما را به جبار برسانید؛ ما که برگشتیم شـــب بعدش جبار آمـــد به جبار گفتیم چرا از شما خبری نیست؟ چرا به ما ســـر نمی‌زنی؟ خندید گفـــت بین همکارانـــم من مجرد هستم و همه همکارانم زن و بچه دارند من جانشین آنها می‌شوم تا بتوانند به خانواده‌هایشان سر بزنند به همین خاطر نتوانستم به شما سر بزنم.

تا لحظه شهادتش گمنام بود

پسرم جبار در عملیات کربلای ۵ از ناحیه کمر زخمی شد. سمت حلبچه هم که رفته بود؛ شیمیایی شـــد. بعد از مجروح شدن که به خانـــه آمده بود به مـــا نگفت که مجروح شـــده ما از طرز نشست و برخاستش فهمیدیم که مشکلی دارد. بـــه مادرش گفتـــه بود من می‌خواهم به خانه دایی بروم. مادر پرسید که چرا؟ گفته بود حمام آنها بهتر از حمام ماست. دایی جبار از نیروهای شهید دکتر چمران بود. جبار بـــا دایی‌اش مانند برادر و به هم خیلـــی نزدیک بودند، آن روز به خانـــه دایی رفته بـــود. حمام کرده بود و دایی پانسمان جبار را عـــوض کرده بود. بعد هم به خانه برگشـــت، ما به جبار شک کرده بودیم نمی‌توانست راحت بنشیند. پرســـیدم جریان چیست کجایت زخمی شده؟ جبار خندید گفت: چیزی نیســـت. یک زخم کوچک در کمرم است با همان زخمی که داشت دوباره راهی جبهه شد مادر به جبار می‌گفت که تو هنوز خوب نشدی چرا می‌روی؟ جبار گفت در جبهه آرپی‌جی زن ندارند. من هم آرپی‌جی زن شدم باید زود برگردم. ما تا لحظه شهادت نمی‌دانستیم جبـــار چـــه درجـــه‌ای دارد و در جبهه چه کار می‌کند. همیشـــه گمنام می‌آمد و می‌رفت. حتی آن یک ســـالی که در حلبچه خدمت می‌کرد؛ وقتی مادرش می‌پرسید که شـــما آنجا چه کار می‌کنید؟ می‌گفت ما آنجا به ســـربازها غذا می‌دهیم. مادرش می‌گفت مگر تو بلدی غذا بپزی؟ می‌گفت بله من برای بچه‌ها ماکارونی و دمپختک درست می‌کنم. همیشه با خنده و شوخی جواب می‌داد.

بعد از پایـــان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۸۵ وارد دانشگاه امام حسن(ع) شد و در رشته مدیریت جنگ نرم مدرک کارشناسی خود را گرفت. و دوره آموزشی تخصصی تانـــک را در روســـیه گذراند و از اساتید برجسته آموزش زرهی در کشـــور محسوب می‌شـــد. پسرم همیشه ســـعی می‌کرد از زمان و زندگی خود بیشترین بهره‌برداری را داشته باشد و هیچ‌گاه از تلاش و مجاهدت علمی دست برنداشت.

فرزندم عشـــق و التزامش به ولایت فقیه زبانـــزد خاص و عام بـــود. جان خود را فدا نمود تا ولی زمانش را فرمانبرداری کرده باشد.

این پدر بزرگوار در مورد ازدواج فرزند شهیدش می‌گوید: جبار سال ۱۳۷۳ در ۲۷ ســـالگی در اهـــواز ازدواج کرد. دختر جبار ۱۸ سال و پسرش ۹ سال دارد. بعد از ازدواج جبار، من به خرمشهر منتقل شدم، با شروع نبرد سعودی صهیونیستی داعش با مسلمانان مظلوم سوریه غیرت و ایمان جبار اجازه نمی‌داد که بی‌تفاوت باشد و در حالی که می‌توانست درآرامش و رفاه زندگی را در کنار همســـر و دو فرزندش فاطمه و محمد بگذراند ولی ایشان مجاهدت در راه خـــدا را انتخاب کردنـــد و جهت آموزش زرهی به رزمندگان مســـلمان سوریه عازم این کشور شد.

آخرین دیدار

پدر شـــهید از آخرین دیدار با فرزندش می‌گوید: جبار به سوریه رفته بود، ما از ایشان خبر نداشتیم. تا این که یک روز ظهر به ما زنگ زد پرسیدم شـــما کجایی؟ گفت: من کنار زینبم. وقتی این را گفت من فهمیدم که منظورش چیست و جبار کجاست، یک بار دوماه، یک بار، ســـه ماه و یک بار هم نزدیک به چهـــار ماه در ســـوریه بود. بار آخری که می‌خواســـت به سوریه بـــرود پیش ما آمـــد و هفت روز به همراه خانـــواده‌اش در خانه ما ماند، آن هفت روز با همیشه فرق داشت. انگار می‌خواست پرواز کند آسمانی شده بود.

می‌گفت برایم دعا کنید، یک روز که نشسته بودیم من با گوشی از جبـــار عکس گرفتـــم. به جبار گفتـــم تو که مرخصـــی داری بیا همه باهم به زیارت امام رضا (ع) برویم. جبار خندید و گفت: باشه شـــما بلیط بگیر اگر بلیط گرفتی ان‌شاءالله می‌رویم. من رفتم بلیط بگیرم موفق نشـــدم به من گفتند که ساعت ۲ شب همه بلیط‌ها را فروختیم و هیچ بلیطی نیست. به جبار زنگ زدم گفتم بلیط نیست. شـــما نمی‌توانی بلیط تهیه کنی؟ گفت نـــه، دامادم گفـــت: من با ماشین شما را می‌برم. جبار گفت شما بروید من اگر توانستم خودم را به شما می‌رسانم. من رفتم مشهد وقتی رسیدم هر چی تماس گرفتم گوشی جبار خاموش بود به مادرش زنگ زدم گفت جبار سوریه است. این آخرین دیدار من با جبار بود.

اهل نیکی کردن بود

پدر شـــهید می‌گویـــد: جبار خاطـــرات زیادی بـــرای ما به جا گذاشـــت، کار جبار نیکی کردن بود؛ از همان پایگاهی که درست کرد، هوای اطرافیانش را داشـــت، حقوقش را به کسی که نیاز داشت، می‌داد، تـــا زمانی که جبار ازدواج کرد ما حقوقـــش را ندیده بودیم همکارانش هم همین قضیه را برای ما تعریف می‌کنند.

جبار با همان سن و سال کمی که داشـــت عضو بسیج شده بود و به سن قانونی که رسید وارد سپاه شد. حتی آن زمانی که می‌خواست به جبهه برود؛ برگه رضایتنامه را به ما نشـــان نداد می‌ترسید که ما ناراحت شـــویم. برگه رضایتنامه جبـــار را دایـــی‌اش امضا کرد، آن زمان برادران سپاه درباره ما تحقیق کرده بودند که از ما هم پرسیدند که شما قبول می‌کنید که جبار به جبهه بـــرود؟ ما هم گفتیم که ما هیچ مشکلی نداریم اگر برگه را به ما هم می‌داد ما امضا می‌کردیم.

گفتند ژنرال ایران توانسته چند شهر سوریه را از دست داعش نجات بدهد

برادر شـــهید می‌گوید: جبار سرهنگ تمام بود. قرار بود وقتی برگشت درجه سرداری بگیرد. یک سال به بازنشستگی جبار مانده بود.

*** زمانی که جبار به شهادت رسید شبکه العربیه و الجزیره تصاویر جبار را نشان دادند و گفتند که این ژنرال ایرانی توانسته چند شهر سوریه را از دست داعش نجات بدهد و این مقامات را داراست امروز در فلان منطقه به شهادت رسید.**

فرماندهی جبـــار در تیپ زرهی تانک بود، از آنجایی که ســـوریه خیلی به گروهان‌تانک و مکانیزه احتیاج داشـــت؛ یکی از نخستین نفراتی که به سوریه رفت جبار بود. دقیقاً ســـه سال قبل بود که جبار به سوریه اعزام شد. سال ۹۲ جبار چند مرحله به سوریه رفت. جبار چیزی از رفتنـــش نمی‌گفت آن زمان کمک ایران به سوریه خیلی علنی نمی‌شد. تقریباً از زمانی که او شـــهید شد کم‌کم در تلویزیون شهدای مدافع حرم مطرح شدند. زمانی که جبار به شـــهادت رسید شـــبکه العربیه و الجزیره تصاویر جبار را نشـــان دادند و گفتند که این ژنرال ایران که این کارها را در ســـوریه انجام داده، توانسته چند شـــهر ســـوریه را از دست داعش نجات بدهـــد و ایـــن مقامات را داراست امروز در فلان منطقه به شهادت رسید.

آخرین تماس شهید با خانواده

شهید جبار ســـه روز قبل از شهادتش با ما تماس گرفت. قبل از آخرین باری که به سوریه برود من از جبار پرسیدم که ما چطور می‌توانیم به ســـوریه اعزام شویم و بایـــد چه کار کنیـــم در آخرین تماسی که گرفته بود به جبار گفتم قـــرار بود ما را هم با خودت ببری می‌خندید و می‌گفت ان‌شـــاءالله سری بعد شما را هم می‌بریم.

پدر شهید می‌گوید: یکی دیگر از پسرهایم هم در حال آماده کردن کارهایش است که به سوریه برود، اگر شـــهدا در زمان جنگ ایران و عراق جلوی صدام را نگرفته بودند؛ امروز معلوم نبود چه بلایی بر سر کشور می‌آمد و معلوم نبود ما چه سرنوشتی داشـــتیم. معلوم نبود امروز ناموس و مملکت ما دســـت چه کسی بود، همان طور که امام حســـین(ع) هم برای برپایی حق جنگیدند و خانواده ایشـــان اسیر و عزادار شـــدند این جوان‌ها هم در دفاع از حق می‌جنگند. خوش به حال کســـانی است که شهید می‌شـــوند شهدا آسمانی بودند پر کشیدند و رفتند.

خوراک بوقلمون

برادر شـــهید می‌گویـــد: روز آخری کـــه اینجا بود مـــا را بغل می‌کـــرد و می‌گفت مـــن را دعا کنید. ما با جبار شوخی می‌کردیم می‌گفتیم تو حتمـــاً فرمانده‌ای و آنجا نشســـتی و دستور میدی، او هم به شـــوخی می‌گفت: خوراک ما آنجا هر وعده خوراک بوقلمون است. می‌گفتیم یعنی به شما کباب بوقلمون می‌دهنـــد؟ می‌گفت نه همون جوری که جلوی بوقلمون می‌ریزن بخوره، برای ما می‌پزن.

مقام شهادت

نصیب هرکس نمی‌شود

برادر شهید ادامه می‌دهد: برادر کوچک‌ترم هم همه کارهایش را برای رفتن به ســـوریه کرده بود. حتی تا فـــرودگاه هم رفت اما به دلیل قانون جدیدی که وضع شد مبنی بر این که در هر خانواده‌ای که یک شـــهید وجود دارد فرزند دیگـــر اجازه اعزام نـــدارد، برادرم را از فـــرودگاه برگرداندند، بعضی از مـــردم فکر می‌کننـــد اگر یک فرزند از خانواده شهید شد پدر و مادر مانع فرزندان دیگر می‌شوند و نمی‌گذارنـــد کـــه آنها به جبهه بروند در حالی که این طور نیست. شـــهادت مقامی است که نصیب هر شخص یا خانواده‌ای نمی‌شود.

برادرم همیشه دعا می‌کرد که اگر شهید شـــد چیزی از او باقی نماند. دوست داشت گمنام باشد.

جنگ با داعش

جنگ با کفر است

اعتقاد داشت جبهه‌ای که در آن می‌جنگد، جبهه مبارزه با کفر است. می‌گفت: دشمن ما قصد از بین بردن اسلام را دارد. جنگ بر سر یک کشور یا یک ملت نیست؛ بلکه دشـــمنان ما با اصل اســـلام مشـــکل دارند. خیلی‌ها به شهید می‌گفتند که جنگ ســـوریه چه ربطی به کشور ما دارد؟ سوری‌ها خودشـــان باید از کشورشان دفاع کنند. هر وقت به ما حمله کردند آن وقت شـــما به جبهه بروید و از کشور دفاع کنید.

خط مقدم ما اکنون سوریه است

شهید می‌گفت: خط مقدم ما الان در سوریه است. مطمئن باشید اگر دشمن از سوریه بگذرد، قطعاً و یقیناً به کشور ما حمله خواهد کرد و از ما هم خواهد گذشـــت. اگر ما بتوانیم دشمن را در سوریه کنترل کنیم و شکســـت دهیم حتماً در کشور خودمان هم آنها را شکست خواهیم داد.

برادر شهید می‌گوید: هر وقت برادرم به سوریه می‌رفت، چهار پنج نفری با هم می‌رفتند آن موقع به ســـختی چند نفر را جمع می‌کرد و با هم اعزام می‌شـــدند الحمدلله امـــروز داوطلب اعزام به ســـوریه خیلی زیاد اســـت و روزبه‌روز هم بیشتر می‌شـــود برادرم در تاریخ ۱۶ مهر ۹۳ بعد از دوســـال جهاد و انتظـــار بـــه آرزوی دیرینه‌اش رســـید و در اثـــر مـــوج انفجار و اصابت ترکش خمپـــاره به یاران آخر الزمانی مولایش حســـین بن علی(ع) پیوست تا در دفاع از حرم حضرت زینب کبری‌سلام الله‌علیها گام موثر و مقبولی برداشته باشد و خـــواب تلخ یزیدی‌های زمان را آشفته نماید. جبار سومین شهید استان خوزستان است که در سن ۴۶ سالگی به فیض رفیع شهادت نائل آمد.

روایتی خواندنی درباره شهید علی اکبر نظری ثابت

ماجرای شفای مادر شهید و حل مشکل یک جوان امروزی

■ مجتبی برزگر

شـــهید علی‌اکبر نظری‌ثابت ســـال ۱۳۴۴ در شهر مقدس قم به دنیا آمد. ۱۵ ساله بود که عازم جبهه شد. در نخستین اعزام رسمی به عنوان نیروی ســـپاه، جذب واحد اطلاعات عملیات تیپ ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب(ع) شـــد. با سرعت مراحل پیشرفت را طی کرد و در عملیات خیبر با انتخاب و اصرار شهید مهدی زین‌الدین به عنوان جانشین اطلاعات عملیات لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب(ع) مشغول کار شد؛ این مسئولیت در سن ۱۹ سالگی به او واگذار شـــد. مجموعه لیاقت‌ها و اســـتعدادهای کم‌نظیر و شخصیت اســـتوار و قوی‌اش در کنار معنویت و پارســـایی عجیب او، باعث شده بود علی‌اکبر جوان یکی از فرماندهان برجسته، زیرک، سریع‌الفکر و برنامه‌ریز لشکر ۱۷ به شمار آید. سرانجام این روح پرتلاطم در سن ۲۲ سالگی و در شب شانزدهم اسفند ۱۳۶۴ در منطقه عمومی فاو در حین اجرای عملیات والفجر۸ از کالبد مطهرش پرواز کرد.جســـم پاکش در گلزار علی‌بن جعفر قم در قطعه ۹ ردیف ســـه شماره ۳۴۵ درست در جایی که چند روز قبل از شهادت خود آن را به مادر و همسرش نشان داده بود گمنام و بی‌نشان آرمید. آنچه در پی می‌آید گوشه‌ای از کرامات مزار شهید نظری است که از زبان پدر و مادر او نقل شـــده اســـت؛ شهیدی که به یکی از کسانی که خوابش را دیده بود این طور می‌گوید: «توی دنیا فامیلی من نظری ثابت بود اما در این دنیا علوی صدایم می‌کنند».

مقام والای شهید نظری و شفای یک مادر شهید

پدر شهید علی‌اکبر نظری ثابت نقل می‌کند به گلزار شهدا که رسیدم دیدم خانم مسنّی دارد سنگ قبر فرزندم را می‌شوید. بالای سرش رسیدم گفتم: «خانم شـــما این شهید را می‌شناسید؟ گفت: تا یک هفته پیش او

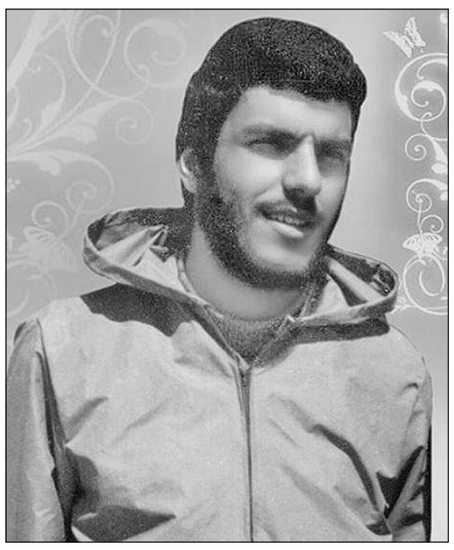

را نمی‌شـــناختم. گفتم: پس چی شـــد که شناختید؟ در پاسخ گفت: من خودم سیده‌ام و مادر شهید هستم. فرزندم در ردیف دوم پیش پای شهید زین‌الدین مدفون اســـت. بیماری لاعلاجـــی گرفتم و مدت‌ها دنبال مداوا بودم. هرکاری کردم خوب نمی‌شدم؛ خیلی ناراحت بودم. از خدا خواستم تا حداقل خواب فرزند شهیدم را ببینم. وقتی به خوابم آمد، به پسرم گله کردم که مگر تو شهید نیستی؟ من مادرت هستم و سیده‌ام! کاری بکن و از خدا بخواه شفا بگیرم. پسرم گفت: برو سر قبر علی‌اکبر. گفتم: کجاست تا پیدا کنم؟ گفت: عصر پنج‌شـــنبه پدرش می‌آید ســـر قبرش، بگرد پیدا می‌کنی. چند بار آمدم تا پیدا کردم. به شـــهید شـــما متوسل شدم و شفا گرفتم. بار دیگر از خدا خواستم تا خواب پسرم را ببینم. به خوابم آمد. از او پرســـیدم: چرا مرا به آن شهید حواله دادی؟ گفت: در این عالم شهداء درجه و جایگاه‌های متفاوتی دارند. هرکسی در دنیا اخلاص و تلاش بیشتری داشته در اینجا درجه و مقام بالاتری دارد. به همین خاطر شما را به شهید علی‌اکبر نظری ارجاع دادم.

دستگیری شهید نظری از دختر دانشجو

پدر شهید نظری ثابت می‌گوید: همین که نشستم سر مزار فرزندم دیدم دختر خانم جوانی نشسته است کنار قبر فرزند شهیدم و فاتحه می‌خواند. فاتحـــه خواند وگریه کرد. انگار مثل خواهـــری بود که برای برادرش گریه می‌کند.گریه‌اش که تمام شد گفتم: دختر شما با این شهید آشنا هستید؟ گفت: نه من بچه سبزوار هستم و در قم درس می‌خوانم چندین شب پیش خواب دیدم که این شهید بزرگوار به نزدم آمد و گفت: آمده‌ام اینجا تا به شـــما بگویم این اموال و امکاناتی که برای شـــما خرج و هزینه می‌شود از اموال بیت‌المال است. شما در دو کار سستی و کاهلی می‌کنید اول نماز و دوم درس! همان‌جا از ایشان سؤال کردم مزارتان کجاست؟ که دقیقاً اسم و نشانی مزار خودش را داد. پس از آن حدود سه سال هر عصر پنجشنبه زودتر از من آن دختر خانم می‌آمد و شـــروع می‌کرد به قرآن خواندن بر سر مزار شهید نظری...

مشکل‌گشای حاجتمندان

مادر شهید نظری می‌گوید: سر مزارش نشسته و توی حال خودم بودم. جوانی با ظاهری خیلی شیک و امروزی آمد نشست کنار سنگ مزار فرزندم و شروع کرد به فاتحه خواندن! پرسید شما که هستید؟ گفتم مادر شهید هستم؛ کاری داشتید؟ گفت: من مشکلی داشتم که این شهید برایم حل کرد. گفتم: چطور مـــادر؟ گفت: هفته پیش به گلزار آمدم دیدم آقایی با عکس شهید اینجا نشسته است. من اصلاً علاقه و اعتقادی به شهدا، گلزار و این مســـائل نداشتم. با خودم گفتم اگر این شهید مشکل مرا حل کند پس معلوم اســـت شهیدان حساب و کتابی دارند. همان شب شهید شما با همان لباس رزم و پوتین به خوابم آمد و رو به من کرد و گفت: «چون به شـــهداء توسل کردی آمدم تا مشکل تو را حل کنم. برو خیالت راحت باشد که مشکل تو کاملاً حل شده و دیگر هیچ غصه‌ای نخور.»فردای آن روز مشـــکلم حل شد. از آن روز تا به حال هر بار که به گلزار بیایم بر سر مزار پسر شما می‌آیم.

به مناسبت هفته بسیج

الگوی مبارزه برای رهایی در همه جهان

به دنبال پیروزی انقلاب اســـلامی با درایت و هوشـــیاری حضرت امام خمینی(ره)، ســـازمان‌ها و نهادهایی که بتوان از آنها برای تحکیم پایه‌های نظام نوپای اســـلامی استفاده کرد، تأسیس شـــدند. امام راحل، به منظور استفاده از نیروهای مردمی و به صحنه آوردن مردم و به ویژه جوانان برای حفظ و گســـترش انقلاب اسلامی، پنجم آذر ۱۳۵۸ فرمان صدور تشکیل بسیج مستضعفین را صادر نمودند. این سازمان با اتکاء به اسلام راستین و با تاسی از مکتب نجات بخش عاشورا و پیروی از خط مشی امام حسین(ع) و با اهداف ذیل تشکیل شد:

یک- مقابله با تهاجم احتمالی دشمنان خارجی

دو- مقابله با جنگ روانی دشمن

سه- مقابله با توطئه‌های ضد انقلاب در نقاط مختلف کشور

چهار- رســـیدگی به امـــور خانواده‌های شـــهدا و رزمندگان در داخل کشور و...

در ادامه به طور اجمالی به دو تأثیر مهم تشـــکیل بســـیج می‌پردازیم: نخســـت تاثیر تشکیل بسیج و تفکر بســـیجی در تحکیم پایه‌های انقلاب و همچنین امنیت ملی و دوم تاثیرات تفکر بســـیجی در خارج از مرزها و کشورهای مختلف جهان.

تأثیر بسیج در امنیت داخلی و تحکیم انقلاب

با شروع جنگ تحمیلی و با توجه به اینکه ارتش جمهوری اسلامی در حال سازماندهی و پاکسازی افسران و فرماندهان سر سپرده رژیم سابق بود و

هنوز به طور کامل سازمان‌دهی نشده و با خروج مستشاران آمریکائی، ارتش انقلابی قادر به اداره تجهیزات پیشـــرفته خریداری شده نبود و از طرفی با یک تهاجم گسترده نظامی از جانب ارتش تا به دندان مسلح کشور همسایه خود روبرو شده بود که از جانب قدرت‌های بزرگ دنیا حمایت می‌شد. در این شـــرایط جوانان انقلابی ایران با ثبت نام در نیروی مقاومت بسیج و با ســـازماندهی سپاه پاســـداران به منظور دفاع از میهن اسلامی به جبهه‌ها شتافتند و رفته رفته عملیات‌های بزرگی مانند کربلای پنج، والفجر هشت، خیبر و... با شرکت نیروهای بسیجی و با همکاری نزدیک با ارتش جمهوری اسلامی انجام شد که در تعیین سرنوشت جنگ موثر بود. با گسترش فرهنگ ایثار و شهادت در بین رزمندگان اسلام، جوانانی چون محمد حسین فهمیده از بطن آن بیرون آمدند که حضرت امام(ره) او را رهبر خویش خطاب نمودند و همیشـــه می‌فرمودند که «کاش من هم یک بسیجی بودم» و همچنین بیان کرده بودند: «من بردست و بازوی قدرتمند شما، که دست خدا بالای آن است، بوسه می‌زنم، و بر این بوسه افتخار می‌کنم»

امام خمینی(ره) با تشکیل بسیج، سربازانی را تربیت کرد که در میادین جنگ مرگ را به سخره می‌گیرند و غیر ممکن‌ها را ممکن می‌سازند و این ممکن شد و حیرت جهانیان را برانگیخت

باید یادآوری کرد که اینگونه اقدامات مختص به زمان جنگ نبود و هم اکنون نیز ادامه دارد. برای نمونه واگذاری امنیت مناطق مرزی به نیروهای بومی بســـیجی که موجب برقراری امنیـــت در آن مناطق و به تبع آن در سراسر کشور شده و امنیت حاکم بر کشور زبان زد دوست و دشمن است. علاوه بر این‌ها نیروهای بســـیج در صحنه‌های مختلف اقتصادی و علمی فعال هستند که مشغول بازسازی خرابی‌های به جا مانده از رژیم طاغوت و همچنین آثار و صدمات ناشی از جنگ تحمیلی و همچنین بی‌اثر کردن آثار تحریم‌های غرب هستند.

برای نمونه تشـــکیل و اعزام اردوهای جهادی به مناطق محروم کشور برای کاستن از محرومیت این مناطق و همچنین اعزام نیروهای متخصص مورد نیاز این مناطق از قبیل پزشـــک و مهندس و معالجه بیماران ساکن در این منطقه و رســـیدگی به مشکلات مردم این مناطق. تشکیل قرارگاه سازندگی بسیج در کنار قرارگاه بازسازی خاتم الانبیاء(ص) سپاه و همچنین خنثی‌سازی توطئه‌های دشمن در آشوب‌ها و فتنه‌های مختلف بدون حضور بسیج، بس دشوار بود.

نمونه دیگر به‌دنبال افزایش فعالیت‌های تروریستی در داخل کشور در ســـال‌های ۷۷ و ۷۸ که منجر به شهادت افرادی چون لاجوردی و سپهبد صیاد شیرازی شد. با درایت رهبر انقلاب که همیشه معتقد به حضور مردم و نیروهای بسیج در صحنه به منظور حل مشکلات بوده و هستند با اتخاذ تدابیر حکیمانه و صدور فرمان تشکیل واحدهای اطلاعاتی بسیج منجر به قطع فعالیت‌های تروریستی در داخل کشور شد. و اینها نمونه‌هایی از تاثیر فعالیت‌های مختلف بسیج در داخل کشور است. ایثارگری‌ها و رشادت‌های نیروهای بســـیج به حدی است که قلم از بیان همه آن عاجز است اما، آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید.

الگوی مبارزه آزادی‌خواهان جهان

از تاثیرات تفکر بســـیجی در کشورهای مختلف جهان حضور مردم در صحنه مقاومت و مبارزه است؛ موضوعی که موجب هراس ابرقدرت‌ها شده اســـت. چون این قدرت‌ها همیشـــه حضور مردم را باعث به خطر افتادن منافع خود می‌دانند.

با پیروزی انقلاب اسلامی ملت‌های مستضعف به ویژه ملل مسلمان به مبارزات خود جان تازه‌ای بخشیدند. به طوری که مردم مسلمان فلسطین با ناامیدی از حمایت قدرت‌های جهانی و کشورهای عربی، مبارزات خود را با تاثیر از انقلاب اسلامی آغاز نمودند و با تشکیل سازمان‌های مبارزی چون جهاد اسلامی و حرکت مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) موفقیت‌های بزرگی کسب کردند. موفقیت‌هایی چون شکست طرح‌های سازش کارانه و همچنین پیروزی در چندین جنگ که رژیم صهیونیســـتی به آنها تحمیل نموده بود.

همچنین مردم مســـلمان لبنان به ویژه شـــیعیان با تشکیل گروه‌های مبارزی چون حزب الله موفق به کسب پیروزی‌هایی چون آزادسازی جنوب لبنان از لوس وجود ارتش رژیم صهیونیستی و همچنین پیروزی در جنگ ۳۳ روزه در ســـال ۲۰۰۶ شدند. جنگی که افسانه شکست ناپذیری ارتش اسرائیل را از بین برد و ابهت نظامی رژیم صهیونیستی را در دنیا زیر سؤال برد و شکســـتی را به رژیم صهیونیستی تحمیل کرد که کشورهای عربی طی چهار جنگ نتوانســـته بودند به آن رژیم تحمیل کنند. اینجاست که به این واقعیت سخنان سید حسن نصر الله پی می‌بریم که گفت: اسرائیل مانند تار عنکبوت سست است.

نمونه دیگر اســـتفاده از نیروهای بسیج مردمی در سوریه و به منظور مقابله با داعش اتفاق افتاد. فرماندهان لایقی چون سردار شهید حاج حسین همدانی با اســـتفاده از تجارب دوران انقلاب و دفاع مقدس و با تاســـیس ســـازمان‌هایی چون «دفاع وطنی ســـوریه» نقش موثری در خنثی سازی توطئه‌های ابر قدرت‌ها و ایادی آنها در سوریه داشتند.

نمونـــه‌ای دیگر تشـــکیل نیروهـــای مردمی با تقلید از بســـیج، گروه حشدالشـــعبی در عراق است که از آثار آن آزادسازی سرزمین‌های اشغالی عراق از دست داعش شد. به شکلی که موجب هراس حامیان خارجی آن از جمله آمریکا، ترکیه و عربســـتان سعودی شده و مصرّانه مخالف شرکت نیروهای بسیج مردمی عراق در عملیات‌ها هستند.

این همه موفقیت حاصل گسترش فرهنگ بسیجی در سایر نقاط عالم اســـت که موجب هراس ابر قدرت‌ها شده است. چراکه آنها همیشه حضور مردم در صحنه را مانع رسیدن به اهداف خود و موجب به خطر افتادن منافع خود می‌دانند و در اینجاست که پی به سخن حضرت امام(ره) می‌بریم که فرمودند: «اگر بر کشوری نوای دلنشین تفکر بسیجی طنین‌انداز شد چشم طمع دشمنان و جهانخواران از آن دور خواهد گردید.»

امید اســـت با تداوم این گونه اقدامات که موجب تداوم انقلاب گردیده این انقلاب را بدست صاحب واقعی آن، حضرت ولی عصر(عج) بسپاریم.

عباد الله حنیفه زاده

*** از تاثیرات تفکر بسیجی در کشورهای مختلف جهان حضور مردم در صحنه مقاومت و مبارزه است؛ موضوعی که موجب هراس ابرقدرت‌ها شده است.**

رشادت‌ها و جان فشانی‌ها به هیچ عنوان از خاطر تاریخ محو نخواهد شد. بر اثر این رشـــادت‌ها و جان فشانی‌ها بود که عبور از رودخانه اروند و فتح بندر فاو، پیشـــروی درعملیات کربلای پنج و تحدید بصره که در آن زمان شـــاهرگ اقتصادی دشمن محسوب می‌شد- آن هم با وجود انواع میادین مین، سیم‌های خاردار، تله‌های انفجاری و موانع پیشرفته مهندسی که ارتش عراق با کمک کارشناسان نظامی غربی و شرقی ایجاد کرده بود-، پیشروی و فتح شهرک دوعیجی در شرق بصره آن هم در شرایطی که آمریکایی‌ها گفته بودند که ما باور نمی‌کنیم ایران بتواند این شهرک را تسخیر کند و...

یک شهید، یک خاطره

چهلم شهید همسایه

به خانواده‌ام گفت: «می‌خواهم همسرم رو خونه خودم ببرم.»

مادرم جواب داده بود:

- «آقا رضا، جهیزیه دخترم آماده است، اگه می‌خوای همین فردا شب مجلس می‌گیریم.»

پدرم ادامه داده بود:

- «ولی مشکل اینه که پسر همسایه دیوار به دیوارمون شهید شده و نمی‌تونیم عروسی بگیریم.»

***

همراه مادرم به خانه همســـایه رفته بودند. رضا پس از تبریک و تسلیت به پدر شهید گفته بود:

- «اجازه می‌دید همســـرم رو به خونم ببرم؟ شاید تا چهلم پسر شما منم شهید بشم.»

پدر شهید جواب داده بود:

- «در امر خیر حاجت هیچ استخاره نیست، ما هم در مراسم شما شرکت می‌کنیم.»

شب شهادت محمدرضا، شب شهادت علی بن موسی‌الرضا (ع) و چهلم پسر همسایه دیوار به دیوارمان بود.

*** خاطره‌ای از شهید محمد رضا خاکبین، همسر شهید**

*** راوی: فاطمه خاکبین، همسر شهید**

نویسنده: مریم عرفانیان